

نقش خدیجه در پیشرفت اسلام و انسان

<"xml encoding="UTF-8?">

هنگامی که تاریخ جهان را ورق می زنیم و سرنوشت ملت ها را می نگریم، می بینیم در برهه ای از زمان موج عظیمی از تمدن و فرهنگ، به وسیله جامعه ای گمنام و عقب مانده در جهان عرب پدید آمد و پس از مدتی، بیش از نیمی از سرزمین های آباد آن روز را در اختیار گرفت، و چنان اثری بر جای نهاد که هیچ جست و جوگر فلسفه تاریخ نمی تواند عظمت و تأثیر آن را در پیدایش تمدنهای بعد جهان نادیده گیرد.

«نهر» در کتاب خود در مورد شکوه این پیشرفت اعجاب انگیز می نویسد: شگفت انگیز است که این نژاد عرب - که در طول قرون دراز، انگار در خواب و خفتگی به سر می برد و به ظاهر از آنچه در سایر نواحی اتفاق می افتاد بی خبر بود - ناگهان بیدار شد و با نیرویی شگرف دنیا را تکان داد و زیر و رو ساخت. سرگذشت جامعه عرب و داستان آن که چگونه این ملت به سرعت در آسیا، اروپا و آفریقا راه یافت و فرهنگ و تمدنی بزرگ به وجود آورد، خود از شگفتی های تاریخ بشر است.

نیرو و فکر تازه ای که عرب را از خواب بیدار و از اعتماد به نفس و قدرت و شور زندگی سرشار کرد، آیین زندگی ساز «اسلام» بود. این مذهب (دین) به وسیله پیامبر تازه ای به نام محمد به مردم هدیه گردید.

او برای آغاز آموزش مذهب خود، شتاب نداشت. مدت ها زندگی آرامی را ادامه داد، و مورد مهر و اعتماد همشهریانش قرار گرفت، و به سبب بینش و رفتار شایسته اش به لقب «امین» مشهور شد؛ اما وقتی دعوت خود را برای آموزش مذهب جدید آغاز کرد و به ویژه آن گاه که به روشنگری ضد بت ها پرداخت، غوغای عظیمی در مخالفت با او برخاست که سرانجام از مکه بیرون رفت تا جان خود را نجات دهد.

محمد پیش و بیش از همه چیز، مردم را به پرستش خدای یگانه - که خود او، پیام آور و سفیر او بود - دعوت می کرد، و در واقع، خلاصه دعوت او این جمله ها بود: « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. »

او در سال 632 م، یعنی ده سال پس از هجرت، درگذشت در حالی که توانسته بود از قبیله های فراوان عربستان - که همواره با خود در ستیز بودند - ملتی یکپارچه و توانمند بسازد و آنها را از شور و شوق خدمت در راه هدف بزرگ سرشار سازد. عرب ظرف بیست و پنج سال پس از رحلت پیامبرشان بر اثر حرکتی که او پدید آورده و شور و شعله ای که او در جانشان برافروخته بود، توانستند ایران، سوریه، ارمنستان و قسمتی از آسیای مرکزی و مصر و قسمت هایی از شمال آفریقا را فتح کنند.

عرب چه در شرق و چه در غرب، پیش رفتند. در شرق، شهرهای هرات، کابل و بلخ در برابر آنان سقوط کرد، و به ایالات «سند» و سواحل رود «سند» در هندوستان رسیدند، و در غرب هم همچنان پیش راندند.

«عقبه»، سردار معروف عرب، در سراسر شمال آفریقا پیش رفت تا به اقیانوس اطلس و سواحل غربی آفریقای شمالی و مراکش امروز رسید. در آنجا از این که به دریا رسیده بود، متأسف شد و مسافت زیادی هم در اقیانوس با کشتی پیش رفت و آن وقت اظهار تأسف کرد که دیگر در آن سوی دنیا، سرزمینی وجود ندارد که آن را به نام خدا مسحّر سازد!

عرب از مراکش و آفریقا و از تنگه باریک دریا گذشتند و به اسپانیا و اروپا وارد شدند. بدین شکل در حدود 100 سال پس از درگذشت پیامبر، امپراطوری اسلام از جنوب فرانسه و اسپانیا در سراسر شمال آفریقا تا سوئز، و از

آنجا در سراسر عربستان و ایران و آسیای مرکزی تا مرزهای مغولستان گسترش یافت، به طوری که دیدیم عرب ها از اسپانیا تا مغولستان را مسخر ساختند و این صحراگردان بیابان های عربستان حکمران مغرور یک امپراطوری عظیم گشتند.

راز دگرگونی و پیشرفت اسلام

دانشمندان ، نفوذ دعوت پیامبر و گسترش اندیشه و فرهنگ قرآن را در آن شرایط تیره و تاریک و مرگ اندیشی و رواج دنباله روی و ظلم پذیری و حاکمیت استبداد، مرهون این عوامل می دانند:

1. شرایط آشفته فکری و مذاهب آکنده از خرافات و احساس خلاء فرهنگی و اخلاقی خردمندانه و تباهی های فقر، ناآگاهی، و بی عدالتی که شرایط را برای تحول مطلوب مساعد می ساخت؛

2. رهبری های زورمدارانه، انحصاری و اسارتبار و رهبران خودکامه و خشن و فاقد صلاحیت های فکری و عاطفی و منش انسانی؛

3. روش استبدادی در اداره جامعه؛

4. شرایط مساعد محیط برای تحول مطلوب، سادگی و متانت عقاید و آموزه های اسلام؛

5. جامعیت و همه سونگری آیین جدید؛

6. قدرت استدلال و اقناع خرد و وجدان بشر به وسیله آیین نو؛

7. فطری و طبیعی بودن مقررات اسلام؛

8. جاذبه وصف ناپذیر پیامبر در بینش و منطق و منش؛

9. رفتار انسانی پیروان راستین اسلام؛

10. نقش ممتاز و سرنوشت ساز چهار چهره ی نامدار و چند یار فداکار آغاز بعثت، یعنی علی، خدیجه، ابوطالب و فاطمه-علیهم السلام - .

نقش ممتاز بانوی آزادی در حمایت از پیامبر

بانوی خردمند حجاز از جنبه های گوناگونی در پیشرفت و استواری اسلام نقش سرنوشت سازی داشت:

1. خدیجه به شرایط تیره و تاریک و روزگار خوش بین نبود، و در بینش و منش و عمل کرد با مردم زمانش بسیار متفاوت، و سخت مخالف جریان تاریخ و روند جامعه بود؛ به همین دلیل به آیین حق گرای ابراهیم ایمان داشت، و همواره در اندیشه رهایی مردم از بلای جهل و شرک بود و از ظالمان بیگانه. او پس از ظهور اسلام با تعمق در آن، با شجاعتی تحسین برانگیز در گرایش به آیین جدید پیشگام شد و این پیشتازی با آن اعتبار اخلاقی و اقتصادی، دل ها را به آیین جاهلیت متزلزل، و به دین جدید متمایل ساخت.

2. موضع گیری دلیرانه و کارساز خدیجه - علیهاالسلام - در حمایت از آیین جدید و در دفاع از امنیت آورنده آن در آن توفان جهل، گام بلند دیگری بود که به تدریج راه را گشود و برای پیامبر فرصت سازی کرد تا آیین اش را در چشم انداز همگان قرار دهد.

3. پایداری و شکیب قهرمانانه خدیجه - علیهاالسلام - در برابر توفان مشکلات، کارشکنی ها، زخم زبان ها، تمسخرها، خشونت ها، داغ و درفش ها، تبعیدها و رنج ها پایه پای پیامبر چیزهایی نیست که تاریخ و حافظه تاریخی پژوهشگران آنها را از یاد ببرد، و این گام دیگر آن بانوی تاریخ ساز در پیشرفت دین و نجات جامعه بود.

4. همراهی خدیجه با محمد - صلی الله علیه وآله - در سخت ترین شرایط، نوید به او در برابر فشارها، زدودن گرد اندوه از گستره دل بی کران پیامبر با درایت و ایمان به خدا، گام بلند دیگر خدیجه - علیهاالسلام - در این راه بود.

5. شرکت مستقیم در مبارزه بزرگ اسلام با کفر، آن گاه نثار ثروت و امکانات و جایگاه و آسایش و جان در راه خدا و آزادی بندگان او، کار سترگی است که از آن بزرگ بانوی نوگرا و آزاده میسر بود و بس.

درست از این زاویه است که پیامبر او را یاری بی بدیل عنوان می داد. تا در دنیا بود، به او و نام و یاد و هر آنچه نشان از او داشت، بسیار بها می داد. او را بانوی خرد و کمال، سرمشق ایمان و پروا، آراسته به ارزش های انسانی، نمونه آزادی و سبیل حق طلبی و سالار زنان رشدیافته خواند و از جانب خدا به او سلام آورد، و نوید بهشت و پاداش پرشکوه داد، و بهشت خدا را در شور و شوق دیدار او وصف نمود، و خبر داد که خدا بر فرشتگانش از ایمان و ایثار او مباهات می کند.

پیامبر، کار سترگ خدیجه را در کنار جهاد پرشکوه امام علی - که تنها پاداش یک شمشیرش، برابر عبادت آدمیان و پریان وصف شده است - بر شمرد. در میدان عمل او را شریک دغدغه ها و وزیر کار آمد فرهنگی و اجتماعی خویش برگزید، و فقدان او را فاجعه بار ارزیابی کرد و سال رحلت جانشوزش را سال اندوه عنوان داد. پس از مرگ او برای مدتی خانه نشین شد، و سر انجام هم به مدینه هجرت کرد؛ چراکه دیگر بافقدان خدیجه و ابوطالب جایی برای ماندن نبود.

«طبرسی» در این مورد می نویسد: خدیجه و ابوطالب، دو یار پراعتبار و دو پشتیبان راستین پیامبر، هر دو در یک سال، جهان را بدرود گفتند و بدین سان پیامبر، هدف دو مصیبت قرار گرفت: مصیبت مرگ ابوطالب و خدیجه! و این در حالی بود که خدیجه - علیهاالسلام -، وزیری خردمند و شجاع بود، و آن حضرت به یاری او و حمایت بی دریغ و شجاعانه اش بر انبوه مشکلات و موانع چیره می شد و با مهر وصف ناپذیر او آرامش خاطر می یافت.

آخرین شعله های زندگی

سرانجام پس از آن محاصره ظالمانه ی پیشوای آزادی و خاندان و یارانش در شعب ابی طالب، پیمان استبدادگران، به صورت معجزه آسایی شکسته شد و پیامبر به همراه شریک دغدغه های زندگی اش آزاد شد. خدیجه - علیهاالسلام - که در روزگار تبعید، یار و مشاور خردمند پیامبر و پناهگاه و مادر مردم آزادیخواه بود، از یک سو شادمان بود، اما از سوی دیگر می دید که آن فشار بیداد و محرومیت طولانی از امکانات زندگی و حتی آب و غذا و امنیت و آرامش در تبعیدگاه، سلامتی او و ابوطالب را به خطر افکنده و آن دو حمایتگر شجاع پیامبر به شمعی می مانند که واپسین فروغ و حرارت را به همراهان ایثار می کند.

خدیجه - علیهاالسلام - بیمار شد و در بستر افتاد، و با آن که دوستانش به سبب بزرگ منشی او، خود را مدیون او می نگریستند و هر کدام برای پرستاری او بر یکدیگر سبقت می جستند، پیامبر - که نمونه حق شناسی بود - پرستاری از یار پرمهر خود را به عهده گرفت، و در برابر اصرار «اسما»، «ام سلمه»، «ام ایمن» و دیگر زنان و دختران، خود بر پرستاری از او پافشاری کرد. خود برای یار پرمهر غذا آماده می ساخت، و ساعت ها کنار بسترش می نشست. به سخنان او گوش جان می سپرد، به او امید می داد، در جابه جا شدنش به او مدد می کرد، حق شناسانه از روزهای دشوار و سرنوشت سازی سپاسگزاری می کرد، که آن دخت کمال به او پناه داده، و دعوت او را تصدیق کرده و در راه تأمین امنیت او، از جان مایه نهاده بود. روزهایی که خدیجه گرد اندوه و فشار استبداد را با

گشاده رویی و مهر از چهره درخشان او زدوده بود. روزهایی که در حمایت از او در برابر بیدادگران ایستاده و از حق حیات، اندیشه، آزادی و امنیت او دلیرانه حمایت کرده و همه اعتبارش را در راه آرمان های بلند او به میدان آورده بود.

آخرین سفارش های خدیجه - علیها السلام -

انسان های دانشمند همواره می کوشند تا سفارش ها و سخنانشان سازنده و آموزنده باشد، به ویژه که آخرین سفارش های آنان باشد؛ چراکه وصیت آنان هدف های یک عمر تلاش و نگرانی و دغدغه هایشان را نشان می دهد. آنچه به عنوان وصیت بانوی خردمند حجاز رسیده است، نشانگر عمق ایمان به خدا و جهان پس از مرگ، بیانگر اخلاص و معنویت و تلاش او در خودسازی و کسب خشنودی خدا و احساس مسئولیت نسبت به دخت فرزانه اش فاطمه - علیها السلام - است.

او به هنگام شدت یافتن بیماری و احساس فراق، به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! سفارش های مرا بشنو! پیامبر با مهر بسیار به او آرامش خاطر بخشید و برایش دعا کرد و فرمود: آماده است تا سخنان یار با وفای زندگی اش را با جان و دل بشنود.

خدیجه از پیامبر خواست تا دعای خود را بدرقه راهش سازد، و آن گاه که خواست او را در آرامگاه قرار دهد، بر آرامگاه او فرود آید و بانماز و نیایش آنجا را فروغ بخشد. آن گاه افزود: وصیت دیگری دارم که آن را به وسیله فروغ دیدگانم، فاطمه به آگاهی شما خواهم رساند!

پیامبر، خدیجه و دخت فرزانه اش را تنها نهاد، و او به دخت ارجمندش گفت: محبوب دل مادر! نور دیده ی من! از جانب من به پدرت بگو: من از خانه قبر ترسانم و تقاضا دارم یکی از جامه هاییت را که به هنگام فرود وحی و راز و نیازهای شبانه بر تن داشتید، به من بدهید تا پس از مرگ، پیکرم با آن کفن گردد.

فاطمه - علیها السلام - تقاضای مادر را به پدر گفت، و پیامبر حق شناس نیز خواسته یار فداکارش را به جان پذیرفت و بی درنگ ردای مورد نظر را به فاطمه داد، و او نیز باشادمانی آن را نزد مادر آورد. هنگامی که آن بانوی ایمان، جهان را بدرود گفت، پیامبر به مراسم غسل او پرداخت و آن گاه که خواست بر بدن نازنین او جامه آخرت بپوشاند، جبرئیل فرود آمد و پیام خدا را رساند که: جامه آخرت خدیجه از سوی ما می باشد؛ چراکه او ثروت و امکانات خویش را در راه دین ما هزینه کرد! آن گاه آن جامه بهشتی را به پیامبر داد و او هم آن نازنین بدن را نخست با ردای خود، آن گاه با آن جامه اهدایی کفن کرد و در آرامگاه «مُعلّی» در دامنه کوه «حجون» - که بر فراز شهر مکه است - به خاک سپرد.

فاجعه سهمگین مرگ حضرت خدیجه

خدیجه - علیها السلام - در دهمین روز ماه خدا، به سال دهم از بعثت، پس از آزادی از تبعیدگاه، در حالی که دست در دست پیامبرداشت، جهان را بدرود گفت و پیامبر و مردم را در اندوه رحلت جانسوزش فروبرد. فرود این فاجعه سهمگین بر پیامبر و رهروان او بدان جهت گران تر و شکننده تر می نمود، که آنان هنوز از غم بزرگ رحلت فرزانه قریش و حجاز یا یکی از دو پشتیبان پراعتبار پیامبر «ابوطالب» همچنان اشکبار بود.

پیامبر که در آن شرایط دشوار، افزون بر تدبیر امور آیین جدید، به سبب حق شناسی و گرامیداشت حرمت همسری و همراهی، پرستاری یار مهربان و همزمز دانشمندش را به عهده گرفته بود و در واپسین لحظه های

زندگی چشم بر چشم و گوش به سفارش های او داشت، با پرواز روح آن لاله بهشت، از کنار بسترش برخاست و با دیدگانی اشکبار، خبر رحلت یار غمخوارش را اعلام داشت.

این خبر تکان دهنده، صاعقه وار مگه را درهم نوردید و مردم از رحلت بزرگ بانویی آگاهی یافتند که پیش از ظهور اسلام هم، او را خداجو، محروم نواز، پاکمنش و پراعتبار، و نه تنها سرور زنان روزگار که سالار نیک اندیشان می شناختند.

از عجایب روزگار

از عجایب روزگار این است که این خبر جانسوز، از سویی دوست و دشمن، آشنا و بیگانه، زن و مرد، شهرنشین و صحرانشین، کوچک و بزرگ و آزاد و برده را در ماتم فروبرد و از دگر سو، با این وصف که پیامبر در مگه دشمنان بدسگال و بدزبانی داشت، همه زبان ها به ستایش خدیجه - علیهاالسلام - و آمرزشخواهی به او گشوده شد؛ چراکه همگان کم و بیش از سرشت پاک و منش متری و خرد فروزان و قلب مهربان و شخصیت پرشکوه و تکرارناپذیر خدیجه، نیکی های بسیار دیده و شنیده بودند.

مرگ غمبار او، ضربه ای هولناک بر پیامبر و رهروان راه او فرود آورد و قلب نازنین او را آکنده از درد ساخت؛ به ویژه که به سبب رحلت مدافع نستوه اسلام جناب ابوطالب دلشکسته بودند.

آری، عظمت این فاجعه را تنها خدا می داند و درد آن ضربه سهمگین را تنها پیامبر و پس از او علی - علیه السلام - آن گونه که بود، احساس می کند. به همین جهت به نظر می رسد که هیچ رویدادی به جگرسوزی و کمرشکنی رحلت جانسوز خدیجه و ابوطالب، دو یار پراعتبار و دو پشتیبان پراخلاص اسلام و پیامبر نبود؛ چراکه وجود ارزشمند آن دو انسان برجسته، هم نقش حساسی در زندگی دگرگون ساز پیامبر و بود و نبود او داشت و هم در گسترش فرهنگ اسلام در آغازین سال های بعثت.

شعاع شخصیت و نقش تاریخ ساز آن بانوی بزرگ

به راستی اگر شعاع وجودی آن بانوی تاریخ ساز و نقش او به عنوان یار پرمهر و مشاور پیامبر در این سطح والا نبود، چرا مرگ او باید آن گونه در روح بزرگ آن سمبل شکیب و پایداری تکان دهنده جلوه کند؟

چرا باید از غم بزرگ فقدان او بی قرار شود؟ و چرا باید پس از غروب خورشید بی غروب او از آسمان زندگی اش، خانه نشین شود؟ و برای چه باید سال رحلت غمبار او و ابوطالب را سال اندوه بزرگ بنامد؟ و چرا دیگر ادامه دعوت آزادیبخش خود را در مگه ناممکن بنگرد؟

چرا باید برنامه هجرت از یار و دیار را در دستور کار قرار دهد؟

چرا پس از خدیجه و هجرت از سرای او، هر گز نمی تواند یاد و نام درخشان و نقش ارزشمند و کار سترگ او را به فراموشی سپارد؟ بلکه باشنیدن نام او، از شکوه او وصف کند و نقش او را در پیشرفت دین و آیین گرامی دارد و ضمن گرامیداشت او، از درد جانسوز فراق آهی سوزان کشد و با تأسف و اندوهی عمیق، باران اشک از آسمان دیدگان ببارد و بنالد که: آه! از خدیجه ام سخن گفتید؟ کجا همانند آن بانوی خرد و پروا و آن نمونه راستی و اخلاص پیدا می شود؟

یکی از حدیث نگاران در این مورد آورده است: با رحلت جانسوز خدیجه و ابوطالب، دو پشتیبان پراعتبار پیامبر، در حقیقت دو فاجعه سهمگین بر او فرود آمد؛ به گونه ای که آن اسطوره شکیب و پایداری، سخت اندوه زده و بی

قرار گردید!

آری، مرگ خدیجه، هم برای پیامبر سهمگین بود و هم برای علی و فاطمه - علیهماالسلام - برای توحیدگرایان بی پناه، و هم برای غیر مسلمانان آرامش طلب و خواهان زندگی سالم، که اگر مرگ اندیشان آنان را برای انتخاب به حال خود می نهادند، در راه جدید گام می سپردند؛ آری فقدان انسان های صاحب اندیشه و منش زنده و بالنده و نقش مترقی و زندگی ساز - که در شمار چون گوهری کمیاب و گاه نایاب هستند - این گونه است و خدیجه - علیهاالسلام - از آن گوهرها و نمونه های انسانی بود.

امیر مؤمنان در سوگ خدیجه - علیهاالسلام -

هیچ کس پس از پیامبر، به اندازه امیر مؤمنان در فاجعه مرگ بانوی بزرگ آزادی اندوه زده نشد؛ چراکه او از سویی با خرد و منش مترقی و ایمان و اخلاص یار و مشاور پیامبر آشنا بود و از دگر سو، از نقش کارساز او در حمایت از پیامبر و پیشرفت دین آگاه بود.

افزون بر آن، او از سویی خدیجه - علیهاالسلام - را مادر پرمهر و مربی دلسوز و آموزگار لایق دوران کودکی خود می شناخت، و از دگر سو در همه فراز و نشیب های پس از بعثت و آغازین سال های دعوت آزادی بخش پیامبر، او را همراز و همراه خویش در دفاع از قرآن و پیامبر و نمونه مقاومت و شکیب یافته بود؛ به همین جهت در سوگ جانسوز خدیجه و پدر ارجمندش ابوطالب باران اشک از دیدگان فروباراند و در سروده ای چنین گفت: ای دو چشم من! باران اشک از آسمان دیدگانم فروبارید، خدا این گریه را در سوگ دویار فداکار اسلام و دو پشتیبان بی همانند پیامبر بر شما مبارک سازد. ای دو چشم من! در سوگ غمبار سالار حجاز ابوطالب و رحلت جانسوز سالار زنان که نخستن بانوی توحیدگرا و پیشتازترین زن در راه آزادی بود و باپیامبر نماز می گزارد، باران اشک فرو بارید. بر همان بانوی پربرکتی که خدا او را به سبب شایسته کردارایش به شاهراه فضیلت ها راه نمود.

فاطمه - علیها السلام - در سوگ غمبار مادر

خدیجه جهان را بدرود گفت و پیکرش را برای خاکسپاری به «حَجُون» در نزدیکی مکه آوردند. پیامبر بر آرامگاهش فرود آمد و دعایش کرد. فاطمه - علیهماالسلام - نیز - که در پنجمین بهار زندگی بود - به همراه پدر برای بدرقه مادر آمده بود و می دانست که چه فاجعه ای رخ داده است؛ اما گویی نمی خواست فراق مادر را بپذیرد؛ از این رو دامن پدر را گرفته بود و می پرسید: پس مادرم کجاست؟ پیامبر که دلش راضی نمی شد تا خبر مرگ یارِ مهربان را به زبان آورد، پرسش او را بی پاسخ می گذاشت، و او نیز بی قرار و غمزده به سوی دیگران می رفت و سراغ مادر را می گرفت. در این هنگام «جبرئیل» فرود آمد: ای پیامبر! پروردگارت فرمان می دهد که سلام ما را به فاطمه برسان و بگو: مادرش، خدیجه اینک در بهشت خدا و در کنار «مریم» است. پیامبر، فاطمه را در آغوش گرفت و پیام خدا را به او رساند، و او گفت: پروردگارم سرچشمه برکت و آرامش است. سلام از اوست و سلام به او بازمی گردد.

بر مزار خدیجه - علیهاالسلام -

پیامبر پس از دعا برای شکوه بیشتر مقام خدیجه، از آرامگاه او بیرون آمد، و آن پیکر رنجدیده را در کنار آرامگاه همفکر توحیدگرایش، ابوطالب به خاک سپرد.

مزار خدیجه - علیهاالسلام - از همان روز به تدریج به میعادگاه زائران تبدیل شد. مردم مکه و انبوه زائران خانه خدا - که از راه دور و نزدیک برای طواف وارد می شدند - از جاهایی که حضور می یافتند و ادای احترام کرده و ضمن بزرگداشت مقام صاحب قبر، از بارگاه خدا، خواسته های خود را طلب می کردند، کنار قبر خدیجه و ابوطالب و عبدالمطلب در قبرستان «معلّی» بود.

سرانجام در آغازین سال های صده هشتم از هجرت، دوستداران پیامبر و خدیجه، به نشان حق شناسی، بارگاهی بر مزار او ساختند، و در وصف فداکاریش سروده ها سرودند و در قاب هایی نفیس بر در و دیوار آنجا نصب کردند. از آن پس مردم هر روز در آبادانی و رونق آن آرامگاه الهام بخش کوشیدند، اما بانهایت تأسف پس از هفت قرن، هنگامی که در سال 1344 ق یکی از فرقه های کج اندیش به نام خدا بر آن سر زمین سلطه یافت، به انگیزه هایی از جمله برداشت خشک از مذهب، بدون تعمق شایسته در آیات و روایات، برخی از مفاهیم دینی، از جمله شفاعت و توسّل را مارک شرک نواخت، و بی خردانه به ویران ساختن بناهای مقدسی در حجاز و عراق دست یازید که بارگاه خدیجه و ابوطالب و بناهای بقیع از آن جمله بود، و تاکنون هم از تجدید بنای آنها جلوگیری شده است. اینک بر مردم کمال جو به ویژه زنان مسلمان است که از زندگی الهام بخش این بانوی آزادی درس خودسازی و ساختن نزدیکان و تلاش در راه ساختن هموعان را فراگیرند، و برای رشد و رستگاری، از خردورزی و پاک روشی او چراغ زندگی برافروزند، و از آن پرچمدار عدالت طلبی و نمونه برابری جویی و مردم نوازی برای ساختن جامعه و دنیایی در خور شأن انسان توشه بر دارند و در پیشتازی و انتخاب های تحسین برانگیزش بیندیشند و او را سرمشق سازند تا فرزندان شایسته «أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ» خدیجه ارجمند گردند و بدین وسیله از تلاش و فداکاری های سترگ او قدردانی کنند و بر روح او درود نثار کنند، و اگر به مکه رفتند، کنار تربت پاک او حضور یابند و زیارت کنند. یکی از بزرگان می نویسد: زیارت آرامگاه خدیجه در قبرستان «معلّی» مستحب است؛ چراکه او مادر مسلمانان است، و از جمله نیکی های فرزند حق شناس در حق مادر این است که پس از رحلت او، آرامگاهش را زیارت کند. او افزون بر حق مادری، از هیچ فداکاری در یاری سالار پیامبران و خدمت خالصانه به هدف های او فروگذار نکرد و ثروت و امکاناتش را در راه پیشرفت و استواری دین خدا و پیامبرش در طبق اخلاص نهاد. او دارای ویژگی ها و افتخارات بی شماری است که در کتاب های معتبر شیعه و اهل سنت موج می زند؛ و با این وصف اگر کسی در رجحان زیارت او تردید کند، به مادر خود ستم کرده است.